



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
 تاریخ: ۲۰ بهمن ۱۳۹۹
 موضوع جزئی: آیه ۳۷ _ بخش اول: تلقی کلمات _ مطلب سوم: تلقی قبل از مصادف با: ۲۵ جمادی الثانی ۱۴۴۲
 هبوط یا پس از آن؟ _ مطلب چهارم: کیفیت تلقی
 جلسه: ۳۹

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ﴾

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم در آیه ۳۷ دو بخش اصلی مطرح شده، یکی درباره تلقی کلمات و دیگری درباره توبه. این دو بخش اصلی تشکیل دهنده مضمون آیه ۳۷ هستند.

بخش اول خودش متضمن چندین مطلب است؛ یعنی ما مطالب گوناگونی را درباره تلقی کلمات باید مطرح کنیم. تا اینجا دو مطلب را متعرض شدیم. یکی درباره حقیقت تلقی بود که اساساً معنای تلقی چیست. و دوم فرق بین تلقی کلمات و تعلیم اسماء بود.

مطلب سوم: تلقی قبل از هبوط یا پس از آن؟

مطلب سوم که در مقام بیان معنا و تفسیر آیه هم اشاره اجمالی داشتیم، درباره این است که آیا تلقی و به تبع آن توبه، قبل الهبوط بوده یا بعد الهبوط؟ در آیات سوره بقره به حسب ظاهر اینطور به نظر می‌آید که کأن یکبار امر به هبوط شده بعد تلقی صورت گرفته و بعد امر دیگری به هبوط شده است. در آیه ۳۶ فرمود: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأُخْرِجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قَلْنَا اهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ». ظاهر این آیه این است که بعد از آنکه شیطان انسان را فریب داد و باعث شد آنها اخراج شوند از بهشت، خداوند فرمود: «اهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»، اینجا امر به هبوط شد.

سپس در آیه ۳۷ میفرماید: «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ بعد از امر به هبوط میفرماید آدم کلماتی را از پروردگارش تلقی و دریافت کرد و آنگاه توبه نمود و خداوند هم تواب و رحیم است.

سپس در آیه ۳۸ دوباره میفرماید: «قَلْنَا اهْبُطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فِيمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنْهُ هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». باز در اینجا هم امر به هبوط دارد؛ «قَلْنَا اهْبُطُوا مِنْهَا جَمِيعًا».

چگونه است امری به هبوط در ابتدا باشد و بعد تلقی و توبه واقع شود و آنگاه دوباره امر به هبوط باشد؟ پس باید بین آیه ۳۶ و آنچه که در آیه ۳۸ گفته شده جمع کنیم.

در سوره اعراف به صراحت تلقی کلمات ذکر نشده. در آیه ۲۳ خداوند تبارک و تعالی از قول آدم و حوا اینچنین نقل می‌کند: «قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ». بعد از آنکه داستان اغوای شیطان و فریب دادن آنها را نقل می‌کند، می‌گوید این‌ها حالت پیشیمانی پیدا کردند. به خدا عرض کردند ما به خودمان ظلم کردیم و اگر

ما را نبخشی و به ما رحم نکنی، ما از خاسرین و زیان کنندگان خواهیم بود. سپس در آیه ۲۴ میفرماید: «و قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو و لکم مستقر و متاع الی حین». اینجا با توجه به اینکه بعضی از مفسرین احتمال دادند و در برخی از روایات هم آمده که آن کلمه ای که آدم تلقی کرد و یا حداقل بعضی از آن، این جمله است: «ربنا ظلمنا أنفسنا». یعنی کأن خداوند متعال به او تعلیم داد، به او یاد داد و آدم این را از خدا دریافت کرد که چگونه از خداوند طلب رحم و مغفرت کند. این احتمال ذکر شده است که منظور از کلمات همین «ربنا ظلمنا أنفسنا» است و یا حداقل بخشی از کلمات این بوده است. بعد از آن امر به هبوط صورت گرفته، «و قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو».

البته اینکه ما بگوییم آنچه که آدم و حوا گفتند همان کلماتی بوده که از خدا تلقی کردند، به عنوان یک احتمال مطرح است اما بعضی مفسرین این را نمی‌پذیرند. مانند مرحوم علامه در المیزان که اصلاً این احتمال را رد می‌کند. می‌گوید این احتمال که منظور از کلمات «ربنا ظلمنا أنفسنا» باشد، صحیح نیست. ما فعلاً نمی‌خواهیم وارد ارزیابی این احتمال شویم که آیا این احتمال درست است یا غلط. مهم این است که آن چیزی که از آیات سوره اعراف فهمیده می‌شود این است که امر به هبوط بعد از توبه آدم تلقی صورت گرفته است. چه ما کلمات را «ربنا ظلمنا أنفسنا» و چه ندانیم. قدر مسلم این است که آیه ۲۳ در سوره اعراف بالاخره حکایت از حالت توبه آدم دارد و توبه هم همراه با تلقی بوده و لذا به حسب ظاهر در سوره اعراف تلقی قبل الهبوط بوده است، قبل از اینکه به زمین هبوط کند و در همان عالم این اتفاق افتاده است

حق در مسئله

اینجا البته مشکلی در سوره اعراف نیست. اولاً ظاهر آیه همین قبلت تلقی و توبه قبل از هبوط است. ثانیاً روایاتی این را تایید می‌کند، ما روایات متعددی داریم که تایید می‌کند که توبه قبل از هبوط بوده است. مانند این روایت:

البته این روایات طولانی است عن النبی (ص) و أما صلاة المغرب فهي الساعة التي تاب الله عز و جل فيها علی آدم و كانَ بینما أكلَ من الشجرة و بین ما تابَ الله عليه ثلاث مائة سنة من ایام الدنيا و فی ایام الآخرة یومٌ کألف سنة ما بین العصر و العشاء. نماز مغرب آن ساعت و لحظه ای است که خداوند عز و جل توبه کرد بر آدم، چون می‌گوید: تابَ الله علی آدم، یعنی خدا رجوع کرد به او و خدا توبه او را پذیرفت در حالی که از وقتی که آدم از آن درخت خورد و بین پذیرش توبه او یا رجوع خداوند به او، سیصد سال از ایام دنیا طول کشید. بین زمان صدور خطیئه و زمان پذیرش توبه. و فی ایام الآخرة یوم، این در ایام دنیا سیصد سال و در ایام آخرت یک روز کألف سنة ما بین العصر و العشاء فصل آدم ثلاث رکعات رکعة لخطیئة و رکعة لخطیئة حوا و رکعة للتوبة فافترض الله عز و جل هذه الثلاث رکعات علی امتی و هی الساعة التي يستجابُ فيه الدعاء. خداوند تبارک و تعالی به این جهت سه رکعت را بر امت من واجب کرد و این همان ساعتی است که

در آن دعا مستجاب می‌شود. فوعدنی ربی عز و جل أن يستجیب لمن دعاه فیها، خداوند عز و جل به من وعده داد کسی که در این ساعت (ساعت صلاة مغرب) درخواستی کند و دعا کند و از خدا طلبی داشته باشد، خداوند اجابت می‌کند.^۱ ما روایات دیگری هم نظیر این داریم که نوعا ظهور در این دارد که تلقی قبل از هبوط بوده است. وقتی مقایسه می‌کند این ایام را در دنیا و آخرت، ظهور در این دارد که توبه در آن عالم قبل از هبوط به زمین بوده است. البته بعضی از این روایات از نظر سندی مشکل دارند و روایات معتبری نیست اما در عین حال دلیلی هم بر انکارش نیست و بعضی از این امور را به این شکل بیان کرده که منافاتی با اصول اعتقادی ندارد. ولی مجموعا گفته شد که بلافاصله آدم توبه کرد. آدم بعد از ارتکاب این خطیئه بلافاصله توبه کرد و این حالت در او پیدا شد که اشتباه کرده است. اینکه ما چگونه بلافاصله را با این روایت جمع کنیم و با این زمان طولانی، اموری است که خیلی نمی‌شود معیاری برای صحت و سقمش ارائه دارد.

ولی اجمالا می‌توانیم این را بگوییم که بر طبق ظاهر آیات سوره اعراف و نیز مساعدت بعضی روایات و شاید اقتضای برخی قواعد در مورد آدم و انبیاء باید بگوییم که این تلقی و توبه قبل از هبوط به زمین بوده است.

توجیه آیات ۳۶ و ۳۸ بقره

لکن طبق آیات ۳۶ تا ۳۸ سوره بقره که الان موضع بحث ما است، کأن این تلقی بعد از امر به هبوط بوده است. چون یکبار در آیه ۳۶ می‌فرماید: «و قلنا اهبطوا» سپس در آیه ۳۷ بحث تلقی را مطرح می‌کند و در آیه ۳۸ دوباره بحث امر به هبوط مطرح می‌شود. آیا این‌ها با یکدیگر قابل جمع است؟ منظور چیست؟

آنچه که می‌توانیم در اینجا ذکر کنیم این است که کأن اصل اراده الهی ابتدا به اطلاع آدم رسیده است و بعد تحقق پیدا کرده است. یعنی کأن یک امر ابتدایی یا به تعبیر دقیق تر اطلاع رسانی و ابلاغ امر است، و دیگری اجرای امر. آنچه که از آیه ۳۶ فهمیده می‌شود ابلاغ است. آنچه از آیه ۳۸ فهمیده می‌شود، اجرا است. به این طریق می‌توانیم بین آنچه که در آیه ۳۷ گفته شده و بین آیه ۲۴ سوره اعراف هم جمع کنیم و دیگر مشکلی پیش نمی‌آید.

در آیه ۲۴ که گفته: «قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو» بعد از آن بوده که «و قالوا ربنا ظلمنا أنفسنا» گفته شده و می‌توانیم بگوییم آن بعد از تلقی است. اینجا هم اول امر به هبوط است که این در حقیقت ابلاغ امر است. بعد از اینکه آدم تلقی می‌کند، آنوقت امر به اجرا در می‌آید و خداوند کأن می‌فرماید الان وقت آن است که عمل شود و بروی به زمین. در این صورت نتیجه این می‌شود که تلقی و توبه قبل از هبوط به زمین بوده.

إن قلت: یک پرسش اینجا باقی می‌ماند. ما اگر آیه ۳۶ را حمل بر ابلاغ امر کنیم و بگوییم منظور امر ابتدایی است و به مقام اجرای کاری ندارد.

^۱ نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۹، حدیث ۱۵۱.

آیه ۲۴ سوره اعراف این است: «وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ». آیه ۳۶ سوره بقره میفرماید: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ». این لازمه اش این است که در یک موضع همین جمله حمل بر ابلاغ امر شود و در جایی دیگر حمل بر اجرا شود. در آیه ۳۶ همین «قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» حمل بر امر ابتدایی شود، ولی همین جمله در آیه ۲۴ حمل بر اجرا یا به تعبیر دیگر امر نهایی شود. این‌ها چطور با یکدیگر قابل جمع است؟ یعنی یک بیان و یک لسان در دو موضع یکی حمل بر امر ابتدایی شود و در جایی دیگر حمل بر امر نهایی شود. یکی در جایی حمل بر ابلاغی شود یعنی ابلاغ الامر و دیگری در جایی حمل بر اجرای امر شود. این تنها مشکلی است که طبق این بیان بر سر راه ما وجود دارد. اگر لسانش فرق داشت، باز می‌توانستیم این را بپذیریم.

قلت: منافاتی ندارد که خداوند متعال هم قبل از تلقی به او فرموده باشد «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ مُسْتَقَرٌّ إِلَىٰ حِينٍ»، و هم بعد از تلقی به او همین را بفرماید. در هر دو موضع یعنی همان جایی که دارد امر ابتدایی را می‌گوید یا ابلاغ می‌کند این مطلب را متذکر شود «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»، و هم در امر نهایی و یا در هنگام اجرا این را فرموده باشد که «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ». این مانعی ایجاد نمی‌کند که همین یک جمله که مبین حقیقت است، هم قبل از تلقی به آدم گفته شده باشد و هم بعد از تلقی.

پس نتیجه اینکه مجموعه قرائنی که عرض کردیم، خود آیه و آنچه که در آیات سوره اعراف آمده و روایاتی که مربوط به این موضع است، شأن حضرت آدم، و اینکه بلافاصله بعد از خطیئه این حالت در او پیدا شد، اقتضا می‌کند که تلقی قبل از هبوط به زمین صورت گرفته باشد.

مطلب چهارم: کیفیت تلقی

اما مطلب چهارم در مورد نحوه تلقی است که اساساً تلقی به چه نحو و کیفیتی واقع شده است. مسئله این است که می‌بینیم اینجا تلقی از خدا است. این صریح آیه است: «وَتَلْقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ»، آدم کلماتی را از خدا تلقی کرد. پس آن کسی که از او تلقی شده خداوند است. حال بعد از فراغ از اینکه خود خداوند این کلمات را به آدم القاء کرد، می‌خواهیم ببینیم که نحوه تلقی چگونه بوده است.

با توجه به اینکه از خود قرآن استفاده می‌شود که انحاء تلقی از خدا به سه نحو است، ممکن است در بدو امر به نظر برسد که هر سه در اینجا محتمل است. آیه ۵۱ سوره شوری میفرماید: «وَمَا كَانَ لَبِشْرٍ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يَرْسُلُ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ». هیچ بشری نمی‌تواند خداوند با او تکلم داشته باشد الا از طریق وحی یا از وراء حجاب و یا از طریق ارسال رسول که او به اذن خدا آنچه را که خداوند بخواهد به بشر وحی می‌کند.

پس سه راه بیان می‌شود:

۱. وحی

۲. از وراء حجاب

۳. ارسال رسول و پیک وحی

برای هر سه در قرآن نمونه‌هایی ذکر شده است. حال سوال این است که این آدم که از خدا چیزی دریافت کرد و تلقی کرد، به کدام یک از این سه طریق بوده است؟ همه آیاتی که داستان حضرت آدم را نقل کردند و جریان تلقی را متعرض شدند، نه اشاره‌ای به حجاب کردند و نه به ارسال رسول. اینکه واسطه‌ای در کار باشد در این آیات دیده نمی‌شود. چون اگر من رواء حجاب باشد، باز یک واسطه است. اگر پیک و رسولی باشد، آنهم واسطه است. اما وحی که در این آیه ذکر شده ظاهرش این است که دیگر واسطه‌ای در کار نیست. در همه آیات که این داستان را نقل کردند، هیچ کجا اشاره به حجاب و واسطه نیست. لذا می‌توانیم بگوییم تلقی کلمات از ناحیه آدم بدون واسطه بوده و خداوند این کلمات را مستقیماً به او رسانده است.

انشاءالله در جلسه آینده مطلب پنجم را بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»